

■ **حضرت امیر المؤمنین علی؛**

هر تازه‌واردی در محیط نامأنوس، خیرترزده می‌شود، برای آرامش خاطر، سخن خود را با سلام آغاز کند.

■ **آذان ظهر:** ۱۱:۴۹ ■ **غروب آفتاب:** ۱۶:۵۸
 ■ **آذان مغرب:** ۱۷:۱۷ ■ **نیمه شب شرعی:** ۲۳:۰۶
 ■ **آذان صبح فردا:** ۵:۱۲ ■ **طلوع آفتاب فردا:** ۶:۴۰

■ **صاحب امتیاز:** مؤسسه همشهری
 ■ **مدیر مسئول:** عبدال.. گنجی
 ■ **سرمدیر:** دانیال معمار

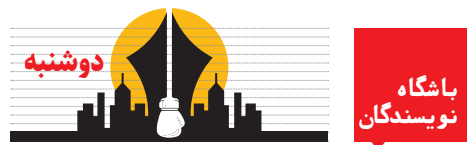
■ **پدیرش آگهی:**
 ■ **تلفن:** ۸۴۳۲۱۰۰

■ **توزیع و اشتراک:**
 موسسه نشرگستر امروزتوزین
 ■ **تلفن:** ۶۱۹۳۳۰۰۰

■ **چاپ:** همشهری
 ■ **تلفن:** ۲۸۰۷۵۰۰۰

■ **دفتر مرکزی:** تهران، خیابان ولیعصر (ج)، کوچه شهید سیدکمال فرینی، شماره ۱۴
 ■ **کدپستی:** ۴۵۹۴۶-۱۹۶۶۶-۱ تهران، صندوق پستی۱۹۳۳۵۱۵۴۴
 ■ **تلفن:** ۲۲۰۳۳۰۰۰، فاکس: ۲۲۰۴۶۰۰۰

■ **همشهری:** www.hamshahrionline.ir
 ■ **سایت روزنامه:** newspaper.hamshahrionline.ir



درباره یک لیوان آب



سیدجواد رسولی
 کارشناس رسانه

سال پیش این روزها در مشهد بودم. مامان من مریض بود و حال خوبی نداشت. ۹ ماه بود که علائمی مثل ایجاد لخته خون در کمرن و ضعف زیاد نشان می‌داد و هنوز هیچ کدام از آن‌به دکترها و متخصص‌هایی که پیش آنها می‌رفت نتوانسته بودند علت را پیدا کنند. مدام لازم می‌شد و نمی‌توانست غذا بخورد. دو سال و نیم بود که ندیده بودمشان. ماجراهای کرونا و محدودیت‌هایش باعث شده بود دور بمانیم. اما وقتی که دیگر معلوم شد که باید یک عمل جراحی تشخیصی نسبتا سنگین انجام دهد آدم‌ک خودش و پدر را ببینم و پیششان باشم. شب اول، وقتی توی اتاق هممان خوابیده بودم ناگهان با صدای سرفه‌های بلند مامان از خواب پریدم. سرفه‌ها شدید و منفسگیر بودند. مدام سخت‌تر و سنگین‌تر می‌شدند و از همان توی اتاق تاریک هم می‌توانستم تشخیص بدهم که چطور همه بدن نحیفش را در بر می‌گیرند و مثل زلزله تکانش می‌دهند. حمله سرفه قطع نمی‌شد. فقط شدیدتر می‌شدند و منفس‌تر می‌شدند...حس می‌کردم نفس خودم هم دارد بند می‌آید. از جایم بلند شدم رفتم ببینم از دست من کاری بر می‌آید یا نه. که نمی‌آمد. چراغ آشپزخانه روشن بود. وارد که شدم دیدم مامان جلوی سینک ظرفشویی ایستاده. دست‌هایش را استنوتن کرده بود و دو طرف سینک و لبه‌های فلزی را محکم فشار می‌داد. موج‌های بلند سرفه می‌آمدند و تنش را فرامی‌گرفتند و او به زحمت می‌توانست آن وسط‌ها نفس کوتاهی بگیرد تا موج بعدی. این حمله حدود ۱۰ دقیقه طول کشید. تمام این مدت پدر با فاصله یکی دو متر پشت سر مامان ایستاده بود. یک لیوان آب دستش گرفته بود و مامان را نگاه می‌کرد. نگاهی که ترکیبی از نگرانی و استیصال بود. یک لیوان آب ساده اغلب معنای خاصی ندارد. حتی ممکن است وجودش در آن شب اهمیتی هم نداشته باشد. در شرایط دشوار مامان و آن سرفه‌ها که قطعاً مشکلی را حل نمی‌کرد. اما آن تصویر، مامان که با سر پایین رو به سینک ایستاده و تنش می‌لرزد، پدرم که با فاصله کوتاه پشت سرش ایستاده، انعکاس نور سفید مهتابی آشپزخانه روی کابینت‌ها و یخچال و میز و صدای حباب‌هایی که از آکواریوم کوچک نزدیک در بلند بود و لیوان آب توی دست‌های پدرم هرگز از خاطرم پاک نمی‌شود. این لیوان آب نشانه روشنی بود از اینکه پدرم آنجاست، نگران است و هر کاری که لازم باشد انجام می‌دهد. هر مسیری که قرار است طی شود، هر خبر بدی که قرار است در راه باشد، او آنجا هست، کنار مامان و با کمی فاصله پشت سرش. این لیوان آب معنایش حضور پدرم بود. تصمیم برای آنکه حالا که ظاهراً نبرد سختی میان مادرم و بدنش آغاز شده، او در صحنه حاضر است و با هر چه به دستش برسد و در توتانش باشد در این نبرد نقش بازی خواهد کرد. دو ماه و نیم بعد از آن شب مامان از دنیا رفت. ماه‌ها پیش از آن شب و تمام دو ماه و نیم پیش‌رو، پدرم همراهش بود تقریباً هیچ شمی نتوانید، هر لحظه به گوش بود که ببیند مامان چسی می‌خواهد، حالش چطور است، داروهایش را خورده و یا لازم است برای راه رفتن کمکش کند یا نه. آن لیوان آب معنایش همه این حضوری بود که پدرم تا لحظه آخر زندگی مادرم داشت. حالا لیوان‌های آب برای من موجودیتی متفاوت دارند. چیزی میان دیگر چیزهای بی‌معنای جهان نیستند. لیوان‌های آب می‌توانند به سادگی معنای متفاوتی باشند که انسان‌ها را به هم متصل می‌کند و از مشاهده‌گران صرف بی‌طرف به کسانی تبدیل می‌کند که در جهان حضور پیدا می‌کنند تا چیزی را تغییر دهند. لیوان‌های آب می‌توانند مهم و از یاد رفتنی باشند.



کافه‌ای به نام چرا

هر روز آدم‌های زیادی هستند که سعی دارند وسوسه‌ات کنند، تا وقت و انرژی‌ات را صرفشان کنی. برای مثال، ایمیل‌هایت را در نظر بگیر. اگر قرار باشد در هر فعالیت، خرید، یا خدماتی که از طریق ایمیل‌ها به تو پیشنهاد می‌شود، شرکت کنی، هیچ وقت آزادی برایت باقی نمی‌ماند. تازه این فقط مربوط به ایمیل‌هایت می‌شود. علاوه بر این، آدم‌هایی را در نظر بگیر که تشویقت می‌کنند پای کدام برنامه تلویزیون بنشینی، کجاها غذا بخوری، کجاها بگردی... و یک وقت به خودت می‌آیی و می‌بینی‌ای‌دل غافل! داری همان کارهایی را می‌کنی که همه می‌کنند، یا می‌خواهد بکنی.



هیس دخترها فریاد نمی‌زنند



پوران درخشنده همیشه فکر می‌کردم، گذشته یک نقاشیه که هیچ مداد پاکتی هم‌راش نیست، ولی من اشتباه می‌کردم، من بیشترم کم‌کم سعی

می‌کردم همه‌چیز رو ببخشیم، همه‌چیزو فراموش کنم، حتی بدی‌ها رو فراموش کنم، اما ننشند، نتونستم نبینم، نتونستم نشنوم، نتونستم...اون مره، دختر کررو دنبال خودش می‌کشید، دخترک جیغ می‌کشید، فریاد می‌زد، التماس می‌کرد، ولی هیچ کسی صداشو نمی‌شنید... مردم می‌گفت: هیس! صدای دختر تو گوشم فریاد می‌کشید، صدای التماس‌های آشنانش... می‌خواستم می‌توجه به صدا بروم پیش مردی که عاشقش بودم و زندگی‌مو بکنم، برای یکبار، برای یکبار، طعم خوشبختی را حس کنم، ولی نتونستم دخترک التماس می‌کرد، نتونستم از التماس‌های دخترک بگذرم، نتونستم، نتونستم....

همیشه‌ری

صفحه آخر

تقویم / سالروز

خالق موسیقی نو



قرار بود یانی- با همان یانیس کرسوسمالیس- قهرمان شنا شود، در حد المپیک. حداقل خودش وقتی ۲۰سالش بود اینطور فکر می‌کرد. اما ۲۰سالش که شش، مثل پچه آدم سرش را انداخت پایین و رفت دانشگاه، روانشناسی خواند. بعد از دانشگاه، در یک گروه راک کی‌برد زد و فاصله از همین‌جا شروع شد. سال ۱۹۸۰ یانی نخستین آلبومش به نام «آپتیمستیک» را با تجربه‌ای از کیبورد زدن در گروه کمپلین به‌دست آورد بود، به‌رگز کرد، اما چون سبک و پرداخت موسیقی متفاوتی داشت، چندان از آن استقبال نشد. سال ۱۹۸۷ یانی گروه موسیقی خودش را تشکیل داد و با برگزاری تور و همچنین مصاحبه در رسانه‌ها و تلویزیون، کم‌کم محبوبیت و شهرت‌ا‌ل‌منس کرد. اجرای زنده در «اکر ویولیس» در زمان خود به پرفروش‌ترین آلبوم او تبدیل شد. ویدئوی تهیه شده از این کنسرت از تلویزیون آمریکا پخش و به یکی از محبوب‌ترین برنامه‌های آن تبدیل شد و نیم‌میلیارد نفر در ۶۵کشور آن را تماشا کردند. این ویدئو با فروش بیش از ۷میلیون نسخه در دنیا، عنوان دومین کنسرت موسیقی ویدئویی پرفروش تاریخ را به‌دست آورد.

یانی در سال ۱۹۹۵افسرده شد و تا ۵سال آلبومی نداد. به سفر دور دنیا رفت و بعدها توضیح داد: «سفر کردم. می‌خواستم نگرش مردمان دیگر را به زندگی ببینم. می‌خواستم رویای آمریکایی را ترک کنم.» سال ۲۰۰۰، یانی یکبار دیگر سراغ موسیقی رفت و نخستین آلبوم‌استودیویی خودش را با نام «اکر می‌توانستم به تو بگویم» منتشر کرد و تورهای کنسرت‌هایش را از سر گرفت. یانی همیشه بایت اینکه موسیقی را جایی یا از کسی یاد نگرفته و بایت خیلی چیزهای دیگر به خودش افتخار می‌کند. او از اینکه به موسیقی‌اش بگویند «NewAge» مصیبتی می‌شود، ترجیح می‌دهد بگویند «موسیقی امروز» یا «موسیقی نو» یا چیزی شبیه به اینکه خودش فکر می‌کند از «NewAge» آبرومندتر است.

اول آخر

به تماشای اسب‌های تندرو- استان مازندران ■ عکس: همشهری / حامد خورشیدی



بلندترین زنجیر ریش دنیا



یک گروه از مردان آمریکایی، چنان به مسئله ریش و محاسن اهمیت می‌دهند که نه تنها ریش خود را بلند کرده‌اند، که با پیوند زدن آنها به هم، رکورد جهانی جدید به نام خود ثبت کرده‌اند. این مردان در ایالت وایومینگ در آمریکا، موفق شده‌اند رکورد بلندترین زنجیره ریشی دنیا را تشکیل بدهند. این مردان در یک رستوران کنار هم ایستاده‌اند و ریش‌هایشان را به هم گره زده‌اند تا یک زنجیره انسانی به طول ۰ همتر تشکیل بدهند. آنها، رکورد دنیا را حسابی جاچه‌جا کرده‌اند؛ قبل از آنها، یکسری مرد ریشو دیگر در آلمن به سرشان زده بود تا رکورد دنیا را به نام خود ثبت کنند و زنجیره‌ای به طول حدود ۰ همتر تشکیل داده بودند. شرکت در این رکوردگیری شرایط خاصی هم داشت و فقط کسانی افتخار حضور در آن را داشتند که ریششان دست‌کم ۲۵سانتی‌متر بلند باشد.

ناچی ۹ساله



یادگیری مهارت‌هایی که در موارد اضطراری می‌توانند جان دیگران را نجات بدهد، یکی از واجبات زندگی همه ماست. با این حال، خیلی از ما تنبلی می‌کنیم و آن را به بعد موکول می‌کنیم. اما اقدام قهرمانانه یک پسر در آمریکا، نشان داده که حتی فردا هم دیر است و یادگیری آنها، سنن و سال نمی‌شناسد. این دانش آموز که فقط ۹سال دارد، با انجام یک مانور ساده اما حیاتی، از مرگ هم‌کلاسی‌اش جلوگیری کرده و حالا به یک قهرمان تبدیل شده است. پلیس در ویسکانسین گفته که هنگام ناهار، یک لقمه غذا در گلوئی یک دختر می‌برد و حالت خفگی او را تراگ می‌برد اما هم‌کلاسی او، امی کولبر، شجاعانه و البته خونسرد، با انجام یک مانور ساده اما حیاتی، دختر را نجات می‌دهد. کاری که این پسر کرده، استفاده ماهرانه از یک مانور مخصوص به مانور هایملیش است که در موارد بسته شدن راه تنفسی به حسنج مثل جلی غذا توصیه می‌شود. این پسر پشت هم‌کلاسی‌اش ایستاد، ۲دستش را بالای شکم او حلقه کرده و با فشار، غذا را جا به جا کرده و راه تنفسی او را باز کرده. معمار این دانش آموز گفته کولبر در کمال خونسردی و با مهارت بالا این مانور را اجرا کرده است. این دانش‌آموز به‌خاطر این عمل شجاعانه، حسابی معروف شده است.

جهان‌نما

برای سنگ‌های گرسنگی

بستر رودخانه تمرکز کرده و یکی از مهم‌ترین تغییرات، عمیق کردن بستر راين در نقاط بحرانی است. این عمیق‌سازی بدون آسیب به بافت طبیعی رودخانه و ایجاد عوارض جانبی ناخواسته انجام خواهد شد.
الیور لوکسیچ، وزیر امور خارجه در حمل‌ونقل دولت فدرال آلمان می‌گوید: «در تمام روش‌های حمل‌ونقل، هیچ روشی به اندازه بهینه‌سازی بستر رودخانه برای بهبود وضعیت ناسامان رودها وجود ندارد. این تغییر هم از نظر اقتصادی و هم بازگشت سرمایه، منطقی‌ترین راهکار است.»
سبل و خشکسالی از دیرباز بخشی از تاریخ حیات رود راین بوده است و این مسئله با نشانه معروف «سنگ‌های گرسنگی» -سال‌ها پیش خطر قحطی در اروپا بیان را تهدید می‌کرد و با معطل گرسنگی روبرو بودند. همین موضوع سبب شد تا نخستین‌بار مردم کشور چکسلواکی - که حالا نام دیگری دارد- در صدد چاره برآیند. آنها در زمان قحطی، بعضی از سنگ‌های کنار رودخانه را حکاکی کردند تا با این کار پیام قحطی و رنگ خطر گرسنگی را به آیندگان منتقل کنند. در اطراف و کف رودخانه قابل مشاهده است. لوکسیچ می‌گوید: «کم‌آبی، اتفاق تازه‌ای نیست. اما هر چه بیشتر اتفاق بیفتد، راهی از آن دشوارتر خواهد بود.»

کم‌آبی‌های اخیر تأثیر منفی بسیاری بر اقتصاد آلمان داشته است. به‌طوری که ۸۰درصد از محموله‌های کشتی‌های آلمانی شامل زغال‌سنگ، گندم، خودرو تا کانتینرهای چینی برای عبور از رودخانه راین، نه تنها در مسیر حرکت به جنوب آلمان بلکه به بخش‌هایی از فرانسه، سوئیس و... نیز دچار اختلال می‌شوند.

به گفته کارستن برزسکی، اقتصاددان ارشد در ING آلمان، در سال۲۰۱۸میلادی زمانی که آب برای چندین هفته متوالی با اختلال سطح در رودخانه راین مواجه شد، ۰۳درصد یا حدود ۱۲میلیارد یورو ضرر اقتصادی به آلمان وارد شد. اما خشکسالی تابستان امسال به‌تنهایی توانست ۸میلیارد یورو مشکل اقتصادی برای آلمان ایجاد کند. به این دلیل که کم‌آبی باعث اختلال در دسترسی به محموله‌های زغال‌سنگ و در نتیجه اختلال در تولید برق این کشور شد. با توجه به همه آنچه گفته شد، آلمان در تلاش است تا از این بحران سیاسی-اقتصادی عبور کرده و بار دیگر کشتیرانی و استفاده گردشگران از جاذبه‌های گردشگری این رود را احیا کند.

مهناب خسرو شاهی

درباره ارومیه یا کم‌آبی رودخانه های کشور همه را غمگین می‌کند. هر مانع و تنگنایی بر سرس آبراهه‌ها، غم بزرگی است؛ چراکه رودها، دریاچه‌ها و تالاب‌ها به غیر از آنکه باعث زیبایی جغرافیای هر کشوری می‌شوند، ثروت آن کشور نیز محسوب می‌شوند و گردشگران بسیاری را به‌سوی خود جلب می‌کنند. حالا دولت آلمان، در تلاش برای حفظ حیات رود «راین» است. رودی که شاهراه حیاتی این کشور و دیگر کشورهای اروپایی است؛ چراکه این رود بلند و پرآب از کشورهای مختلف اروپایی عبور کرده و در هر کدام نامی دارد. راین، حتی برای ما ایرانی‌ها هم خاطر‌ه‌انگیز است!فریاد و زاری می‌شوند، دهکردی در فیلم «از کرخه تا راین»، کنار رود «راین» در کشور آلمان بادان هست؟

در مسیر عبور رودخانه راین در کارلسروهه آلمان، این رود با یکی از تنگ‌ترین و سریع‌ترین مجراهای عبور خود روبرو است. منحنی ۹۰-درجه‌ای که در آن جزیره صخره‌ای کوچک پر از درخت قرار داشته و به همین دلیل کانال کشتیرانی را باریک کرده است. از سوی دیگر خطوط بستر رودخانه با رسوب‌های قابل ملاحظه‌ای روبرو است. به این موارد کمبود بارش را نیز اضافه کنید تا به وضعیت بحرانی مسیر رود راین و تهدید کشتیرانی در مسیر نیز بی‌برید.

برای رفع این مشکل مهندسان ماه‌ها به بررسی میزان رسوبات، سرعت و جریان آب پرداختند. در مدلی که برای رفع مشکل طراحی کرده‌اند، مسیر ۴۵۰۰فوت مربعی، شبیه به راه‌آهنی میلیاتوری است تا امکان قایقرانی فراهم شود. این طرح با مبلغ ۱۸۰میلیون یورویی برای نجات نقش تاریخی- حیاتی راین به‌عنوان حلقه حمل‌ونقل برای اقتصاد آلمان در نظر گرفته شده است. در نشست شرم‌الشیخ، COP27 نیز این مسئله مطرح و درباره آن صحبت شد.

نجات رود راین برای کشور آلمان و به‌دنبال آن دیگر کشورهای اروپایی به بحثی جدی تبدیل شده است. به این دلیل که دمای بالای هوا و خشکسالی طولانی مدت خسارت‌های فراوانی را به اقتصاد این کشور و این گلوگاه اقتصادی- گردشگری اطمینی وارد کرده است. نکته اینجاست که تغییرات طبیعی باعث شده تا بخشی از رود راین، غیر قابل تردد شده و امکان عبور قایق و کشتی در آن وجود نداشته باشد. چالش پروژه «بهینه‌سازی راین»، روی تغییر در